

در این شماره:

معلم‌های مبارز نقش مهمی در انقلاب اجتماعی دارند!  
شکل‌گیری دولت متمرکز وابسته به امپریالیسم  
بر فراز موج نوین کمونیسم

آتش • شماره ۰۸۰ • تیر ۱۳۹۷

email: atash1917@gmail.com

# جمهوری اسلامی باید سرنگون شود اما چگونه و توسط کدام نیرو؟ و برای سازماندهی کدام جمهوری؟

جمهوری اسلامی را تامین کرده‌اند. بنابراین نه می‌تواند به سادگی از مواضع خود عقب بنشیند و نه می‌تواند شروط آمریکا را نادیده بگیرد. رژیم در این وضعیت به سیاق سابق به روی تضاد و شکاف میان قدرت‌های امپریالیستی و لغزیدن در میان این شکافها، حساب می‌کند و دنبال فرصت خریدن است. اما می‌داند زمان برایش کوتاه شده است. هرچند دولت‌های اروپایی مایل به ماندن در «برجام» هستند و به جمهوری اسلامی قبول همکاری داده‌اند، اما زنجیره درهم تنیده و پیچیده روابط و معاهدات بین‌المللی میان دولت‌ها و کمپانی‌های امپریالیستی، در جهان به شدت ادغام شده، موانع بزرگی در برابرشان قرار داده است. به‌طور مثال وزیر اقتصاد فرانسه ۲۹ خرداد اعلام کرد: «شرکت‌های فرانسوی باید در ازای خدمات و تولیداتشان در ایران پول دریافت کنند و به خاطر نبودن نهاد مالی مستقل اروپایی این امکان وجود ندارد و بیشتر شرکت‌های فرانسوی با اعمال تحریم‌های آمریکا نمی‌توانند در ایران بمانند». شرکت بزرگ نفتی و گازی توتال که در سال ۲۰۱۷ قراردادی به مبلغ پنج میلیارد دلار در پروژه فاز ۱۱ میدان پارس جنوبی با ایران به امضاء رسانده بود، اعلام کرده که در صورت عدم موافقت آمریکا، احتمال باقی ماندن این شرکت در ایران بسیار ضعیف است. به گزارش «یورو نیوز» گروه بزرگ خودروسازی پژو سیتروئن نیز اعلام کرد «فرایند تعلیق فعالیت‌های مربوط به سرمایه‌گذاری‌های مشترک خود در ایران را آغاز کرده و برای احترام به قانون تحریم‌های آمریکا علیه تهران تا ۶ اوت / ۱۵ مرداد ماه سال جاری ایران را ترک می‌کند».

تحریم‌های امپریالیستی برای فلج جمهوری اسلامی و سرانجام اعلام آشکار سرسپردگی به نظام سرمایه‌داری جهانی تا تحریم نفت پیش خواهد رفت و این اقتصاد بیمار و زوار در رفته وابسته به امپریالیسم را بیش از پیش فرو می‌پاشد. تبعات اجتماعی چنین وضعیتی خواب از چشمان هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، ربوده است. همین اکنون، در اقدامی کم سابقه «صنایع رلاینس هند» که مالک بزرگ‌ترین مجموعه پالایشگاهی جهان است اعلام کرده مشغول برنامه‌ریزی برای تعلیق واردات نفت از ایران است. خبرگزاری رویترز گزارش می‌دهد: «این تصمیم صنایع رلاینس برای خاتمه دادن به خرید نفت ایران، پس از آن صورت گرفت که آمریکا از توافق برجام خارج شد». بیژن زنگنه، وزیر نفت جمهوری اسلامی در نامه‌ای به رئیس دوره‌ای اوپک (سازمان کشورهای صادرکننده نفت) از این سازمان خواستار کمک به فروش نفت ایران برای مقابله با تحریم‌های آمریکا شده است.

تضادهای درون رژیم میان باندهای مختلف قدرت، در چگونگی پاسخ‌گویی به این وضعیت حادث‌تر از همیشه شده است. آن‌ها راهکار مشترک ندارند، انسجام درونی‌شان از هم گسیخته شده و توان‌شان در حکومت کردن و کنترل و مهار مردم به‌شدت تضعیف شده. در مورد مسائل خرد و کلان داخلی و بین‌المللی، از فیلترینگ گرفته تا سیاست‌های کلان خارجی و انتخاب کدام دوست از میان قدرت‌های امپریالیستی، رویکردهای متفاوت دارند و مرکزیت واحدشان برای تصمیم‌گیری‌های حتماً میان‌مدت را هم از دست داده‌اند. همین که

اعتراضات و مقاومت‌های دسته‌جمعی و روزمره همه قشرهای جامعه، کارگران، دانشجویان، معلمان، بازنشستگان، زنان، مال‌باختگان، رانندگان، مغازه‌داران، کشاورزان، فعالین محیط زیست، خانواده‌های زندانیان سیاسی و... علیه استثمار و بی‌عدالتی و تبعیض، صحنه سیاسی جامعه را به کلی تغییر داده است. جامعه‌ای پرتحرک که در یک سال اخیر و به‌ویژه پس از مبارزات سراسری دی ماه سال ۹۶، از یک دوره خمودگی و اتخاذ «سیاست صبر و انتظار» بیرون آمده و خشم و بی‌زاری از این نظام و بیان آن به هر شکلی، جنبه بارز صحنه سیاسی شده. مبارزه علیه حاکمیت مرتبا با کمک شبکه‌های اجتماعی شکل‌های تازه‌ای پیدا می‌کند، فراگیر می‌شود و شعارها و مطالبات بخش‌های مختلف مردم به صحنه عمل درمی‌آید. از مبارزه علیه «صندوق‌های صدقه» و «کمپته امداد» که نمادی دیگر از دزدی و خوار شمردن و تحمیق مردم توسط غارت‌گران حکومتی است و آتش زدن آن‌ها، تا یک شادمانی همگانی در جشن فوتبال محرکی می‌شود برای سر دادن شعارهای سیاسی، روسری از سر برداشتن، ارزش‌های دینی را در وجوه گوناگون به سُخره و چالش گرفتن و رویارویی با نیروهای سرکوب در این گوشه و آن گوشه کشور. مردم این رژیم را نمی‌خواهند و این را با هر فرمی از مبارزه و با هر صدایی فریاد می‌زنند. این فریاد بیشتر از همه در شعار انقلابی «مرگ بر جمهوری اسلامی» در خیزش بیش از هشتاد شهر در دی ماه ۹۶، منعکس شد.

جمهوری اسلامی می‌تواند با دروغ و دمیبل و ایجاد توهم و همه تدابیری که سال‌ها یاد گرفته و به کار بسته، هم‌چنین با اتکا به تضادهای میان قدرت‌های امپریالیستی (اروپا، آمریکا، چین و روسیه)، مقداری فرصت برای خودش بخرد. اما تضاد ریشه‌ای میان این نظام استثمار و ستم با اکثریت مردم را نمی‌تواند حل کند. تضادی که با اوج‌گیری بحران اقتصادی و اجرای تحریم‌های امپریالیستی حادث‌تر شده و آتش زیر خاکستر که در دی ماه ۹۶ زبانه کشید را بار دیگر و در مقیاسی بزرگ‌تر، شعله‌ور می‌کند.

هرچند خود این تضاد به تنهایی می‌تواند بنیان این رژیم را برافکند، اما معضل و تضاد جمهوری اسلامی فقط این نیست. تضاد دیرینه میان امپریالیسم آمریکا و جمهوری اسلامی که با توافق‌نامه «برجام» قرار بود تخفیف پیدا کند، با روی کار آمدن رژیم فاشیستی ترامپ/ پانس در آمریکا و تغییر سیاست هیئت حاکمه کنونی آمریکا در قبال جمهوری اسلامی، حادث‌تر از قبل شد. خروج آمریکا از «برجام» در اردیبهشت ماه و تصمیم به اعمال تحریم‌های جدید علیه جمهوری اسلامی، شروط دوازده‌گانه‌ای که از سوی وزیر خارجه آمریکا در برابر جمهوری اسلامی برای مذاکره و رفع تحریم گذاشته شد، نشان از آن دارد که امپریالیسم آمریکا به‌طور جدی نقشه تنبیه، بی‌ثبات کردن و تغییر رژیم را دنبال می‌کند.

شروط دوازده‌گانه آمریکا نشان می‌دهد که از دید هیئت حاکمه کنونی آمریکا، جمهوری اسلامی باید از مواضع چهل سال حاکمیت خود در مورد خاورمیانه، عقب‌نشینی کند. باید دست از حمایت حزب‌الله لبنان بردارد، نیروهایش را از سوریه و عراق و یمن بیرون بکشد، دست از شعار «نابودی اسرائیل و فتح قدس» بردارد و... اما این دخالت‌ها بقای

یک نظام حکومتی مرکزیت خود را از کف بدهد، توان‌اش در نقشه‌ریزی و اداره جامعه تا این درجه تضعیف شود، نشانه مهمی از عمق بحران و شکنندگی این نظام است.

خوش‌خیالی است اگر فکر کنیم رژیم در برابر مردم دست به عقب‌نشینی‌های مهم می‌زند و قدرت سیاسی را به صاحبان واقعی آن یعنی توده‌های مردم واگذار می‌کند. آن‌ها در این وضعیت شکننده مجبور به عقب‌نشینی‌هایی این‌جا و آن‌جا خواهند بود اما هم‌زمان از سلاح همیشگی‌شان یعنی سرکوب و ارباب و چهل سال تجربه جنایتی که دارند، استفاده خواهند کرد. آخرین نمونه‌اش اعدام جنایت‌کارانه «محمد ثلاث» از درویش گنابادی است که بدون اثبات جرم، بی‌رحمانه به دار آویخته شد تا به خیال آدم‌کشان جمهوری اسلامی، بخشی از مردم که از لحاظ مذهبی رقیب خود می‌دانند و برای ابتدایی‌ترین خواسته‌های‌شان اعتراض می‌کنند «سر جای» نشانده شوند. این هیئت حاکمه برای حفظ حاکمیت‌اش به هر وسیله‌ای متوسل می‌شود از جمله «رئیس جمهور نظامی» یعنی یک کودتای نظامی و کماکان ادامه ترفندهای سیاسی و تلاش بر وادار کردن مردم به دنباله‌روی از جناح‌های حکومتی. برای مقابله با تهدیدات رژیم فاشیستی ترامپ/پنس از «احساسات ملی» استفاده می‌کند و تلاش می‌کند بخش‌هایی از مردم را به زیر پرچم ایرانی/اسلامی خود بکشد و آنان را گوشت دم توپ کند. همان‌طور که رژیم ترامپ/پنس سعی می‌کند برای پیاده کردن سیاست‌های خود در قبال جمهوری اسلامی و محکم کردن جای پا در خاورمیانه، خود را «دوست» مردم ایران نشان دهد و مبارزاتی که علیه جمهوری اسلامی می‌شود را به ذخیره سیاست‌های امپریالیستی تبدیل کند. در هر دو صورت نتیجه یکی خواهد بود. جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا هر دو نظامی‌هایی هستند که با وجود اختلاف، در ستم و استعمار و جنایت علیه مردم اشتراک دارند. جمهوری اسلامی سابقه‌های طولانی در ستم‌گری علیه توده‌های مهاجر افغانستانی در ایران دارد. نیروی کار ارزان این ستم‌دیدگان از یک سو مایه کسب سود بیشتر برای نظام سرمایه‌داری ایران و بورژوازی اسلامی بوده و از سوی دیگر هر زمان و به هر دلیل سیاسی فعلاً «به درد نمی‌خورند»، بی‌رحمانه اخراج شدند. همین کار را امروز رژیم ترامپ/پنس در آمریکا در مورد مهاجرین مکزیک‌ای انجام می‌دهد. فقط کافی است به اقدامات ضد انسانی اخیر اینان در اخراج کودکان مکزیک‌ای، جدا کردن آن‌ها از مادر و پدر و بازگرداندن‌شان به مکزیک نگاه کنید. صحنه‌های تکان‌دهنده و دردناکی که قلب هر کسی که بویی از انسانیت برده را به درد می‌آورد و نهیب می‌زند که: این چه دنیایی است که در آن زندگی می‌کنیم؟ و آرزوی دست یافتن به جهانی که این بی‌عدالتی‌ها در آن وجود نداشته باشد را در رویای هر انسان شرافتمندی بیدار می‌کند. هر دو با ایدئولوژی‌های پس‌مانده و ارتجاعی متکی بر آموزه‌های دینی، زن را فرودست می‌دانند و عاملی برای انجام وظایف مشخص، تعریف شده، کد گذاری شده: خانواده، مادر، همسر، کلیسا، مسجد، تبعیت، جنس دوم.

جمهوری اسلامی و امپریالیسم آمریکا، هر دو ارتجاعی و پوسیده هستند و باید به دست توده‌های تحت ستم و استعمار در ایران و آمریکا سرنگون شوند. تفاوت در اینست که یکی (امپریالیسم آمریکا) تبه‌کار و سرکرده جهان امپریالیستی است و بر امپراتوری جهانی جنایت و سلطه‌گری حکم می‌راند؛ و دیگری (جمهوری اسلامی) با ویژگی‌هایش، نظامی است وابسته و سرسپرده نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی. هیچ‌یک کم‌ترین رابطه‌ای با اکثریت مردم و نیازهای آن‌ها ندارند. قانون سرد و ضدبشری حاکم بر هر دو نظام یکی است: به هر قیمتی حداکثر سود برای نظام سرمایه‌داری و طبقه سرمایه‌دار بیاور! سیاست، ایدئولوژی و اخلاقیات منسوخ و ارتجاعی هر دو، برخاسته از همین «قانون» است. یکی با بنیادگرایی اسلامی و دیگری با بنیادگرایی مسیحی.

در هر جامعه‌ای و در دوره‌هایی نقاط گرهی و بحران‌هایی در اوضاع شکل می‌گیرد که مصداق زلزله سیاسی است. در تاریخ سیاسی این کشور، درهم‌آمیختگی و تلاقی جمیع تضادهای داخلی (میان مردم و حاکمیت و میان خود حکومتی‌ها)، تضادها و چالش‌های عظیم بین‌المللی و منطقه‌ای، کم‌نظیر بوده است. هر یک از این تضادها به‌تنهایی قابلیت شکل دادن به وضعیت‌هایی استثنایی دارند. وضعیت‌هایی که شیرازه جامعه را از هم بدرد و ریشه یک حکومت را از جای در بیاورد. ویژگی اوضاع کنونی و عمق بحران در این است که مجموعه این تضادها با

هم آمیخته شده و کلیت رژیم جمهوری اسلامی را در محاصره قرار داده. با این وجود، توده‌های مردم، از هر قشر و طبقه‌ای که علیه این رژیم به‌پا خاسته‌اند، بدیل حکومتی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در مقابل آن ندارند و به‌طور خودجوش نیز به نسبت به این مساله حیاتی آگاه نخواهند شد که سرچشمه معضلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی که هر روز با آن مواجهند کجاست و راه حل چیست؟ به یک کلام، چه نوع جامعه‌ای می‌تواند منافع کوتاه‌مدت و بلندمدت اکثریت مردم را تامین کند و در نتیجه، با دست زدن به چه نوع انقلابی است که می‌توان چنین جامعه‌ای را بنا کرد؟ این در حالی است که **مانیفست و برنامه مشخص چنین جامعه و انقلابی موجود هست.** مختصات دولت و نظام اقتصادی اجتماعی بنیاد متفاوت از آن چه تا کنون در ایران حاکم بوده (از گذشته تا امروز) **در دست هست** و **نقشه راه** رسیدن به آن نیز موجود است. اما نیروهای اندکی حول این بدیل راه‌یابی‌بخش متشکل هستند و این امر، بزرگ‌ترین خطری است که آینده اکثریت مردم را تهدید می‌کند. زیرا در چنین شرایطی، نیروهای سیاسی سازمان‌یافته از درون این رژیم یا از بیرون و تحت حمایت امپریالیسم آمریکا می‌توانند رهبری بخش مهمی از توده‌های عصیان کرده و جان به لب رسیده را در دست بگیرند و تاریخ شکست مبارزات و جانفشانی‌های مردم برای رسیدن به جامعه و جهانی بهتر به تلخی تکرار شود. برای مقابله با این خطر و استفاده از فرصت عظیمی که ضعف و ورشکستگی جمهوری اسلامی به‌وجود آورده، باید خستگی ناپذیر برای انقلاب کمونیستی انباشت قوا کرد. آزادی ما در پاسخ به این ضرورت است. پاسخ به این ضرورت، باید بر بستر ارتقای آگاهی توده‌های مردم در حرکت‌های اعتراضی جاری در سراسر کشور انجام شود.

این که جمهوری اسلامی توسط کدام نیرو و چگونه سرنگون شود، آیا زیر فشارهای امپریالیسم آمریکا (که شکل‌های نظامی نیز می‌تواند داشته باشد) از هم بپاشد یا توسط توده‌های سازمان‌یافته برای یک انقلاب راه‌یابی‌بخش و با هدف ایجاد جمهوری سوسیالیستی نوین در ایران، سرنگون شود، تاثیر تعیین‌کننده و درازمدت بر آینده مردم و این جامعه خواهد داشت. برای باز کردن راه چنین انقلابی (انقلاب کمونیستی) امروز در سطح گسترده توده‌های و سراسری، باید در جنبش‌های اعتراضی مردم دخالت‌گری کرد تا یک رشته خواست‌های کلیدی تبدیل به خواست همگانی و سراسری شوند. این‌ها خواست‌هایی هستند که از آن به‌عنوان «هفت توقف» نام می‌بریم. «هفت توقف»، تضادهای این نظام را در خود فشرده کرده، جلوه جنایت‌های هولناکی‌اند که کل جامعه و مردم ما را به اسارت کشیده و هرگز از طریق «اصلاحات» حل نخواهند شد. بیان فشرده حداقل‌هایی است که باید تغییر کند، اما تحت این رژیم و دولت طبقاتی حاکم ممکن نیست.

#### هفت توقف:

**توقف** قوانین شریعت و نابودی دولت دینی

**توقف** رژیم فاشیستی نظامی - امنیتی و استبداد سیاسی

**توقف** حجاب اجباری و ستم بر زن

**توقف** جنگ‌های ارتجاعی جمهوری اسلامی در منطقه

**توقف** فقر، بیکاری و آوارگی

**توقف** ستم‌گری ملی علیه ملل غیرفارسی

**توقف** روند نابودی محیط زیست

جنبش‌های سیاسی و اجتماعی گوناگون که امروز در سراسر کشور به راه افتاده باید این خواست‌های عمومی را در هر تجمع و تظاهرات و مبارزات‌شان، فریاد بزنند. تنها در این صورت است که یک اتحاد واقعی و قدرت‌مند میان قشرهای مختلف مردم که رنج و بی‌حقوقی **همگی‌شان** ریشه در این نظام سرمایه‌داری و حاکمیت جمهوری اسلامی دارد شکل خواهد گرفت، صحنه سیاسی برای انجام انقلاب قهرآمیز توده‌های مساعدتر شده و راه برای برپایی **جمهوری سوسیالیستی نوین** در ایران که یک نظام اقتصادی سیاسی اجتماعی بنیاد متفاوت با نظام‌های استثمارگر و ستم‌گر کنونی است، گشوده خواهد شد. ■

«آتش»

#### پانوش:

۱. نشریه حقیقت ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مانوئیست) در شماره ۸۲ خرداد ماه ۱۳۹۷، در مطلبی با عنوان «بنیانه انقلاب: اوضاع کنونی و وظایف ما»، به‌طور بسط یافته این «هفت توقف» را تشریح کرده است. ما از خوانندگان نشریه آتش می‌خواهیم این سند مهم را به مطالعه و بحث جمعی بگذارند و برای عملی کردن آن به ما بپیوندند. برای دریافت نشریه حقیقت به سایت [www.cpmilm.com](http://www.cpmilm.com) رجوع کنید.

# معلم‌های مبارز نقش مهمی در انقلاب اجتماعی دارند! آن‌ها می‌توانند مطالبات همه مردم را به میدان بیاورند!

کتاب‌های درسی جرم تلقی شده و مجازات دارد. بسیاری از معلم‌ها برای این‌که حقوق‌شان کافی نیست، به انواع و اقسام کارها مانند مسافركشی و یا تدریس خصوصی و خرید و فروش خودرو، دست می‌زنند.

در اخبار بسیار شنیده می‌شود که در بلوچستان و یا استان‌های محروم دیگر، دانش‌آموزان در مدارس بسیار کهنه و یا حتی کپر و برخی اوقات در جوار آغل دام درس می‌خوانند و در بسیاری از مناطق دیگر مانند کرمانشاه و یا همدان بسیاری مدارس هستند که در وضعیت مشابهی به سر می‌برند.

طبق «قانون اساسی» جمهوری اسلامی، آموزش در مقطع دبستان و دبیرستان باید رایگان باشد اما در عمل هرگز چنین نیست. حتی در مدارس به اصطلاح رایگان به انواع مختلف از دانش‌آموزان پول می‌گیرند.

سیستم آموزشی به گونه ای است که کارکرد آن، تولید کارگر است. تفاوت طبقاتی کاملاً در نحوه آموزش در مدارس گوناگون مشهود است. در یک سری مدارس دانش‌آموزان پیش‌رفت نمی‌کنند و

این کاملاً طبیعی است که جمهوری اسلامی مانند سلفش یعنی سلطنت شاه یک نوع روش و طرز برخورد را در برخورد به آموزگاران به کار می‌گیرد. زیرا هر دو یک طبقه استثمارگر را نمایندگی می‌کنند.

هم اکنون ده‌ها معلم معترض در زندان بسر می‌برند. از جمله بهشتی و حبیبی و عبدی. سال گذشته مبارزات معلم‌ها به‌طور مداوم به شکل تجمعات در مکان‌های مختلف برای اعتراض به کم بودن دست‌مزدها و یا عدم پرداخت دستمزدها انجام شد اما پاسخ حکومت به این اعتراضات، زندانی کردن، کتک زدن و توهین و آزار نمایندگان معلم‌ها بود.

سال‌های گذشته چندین کانون و شورای صنفی معلمین شکل گرفت. اما به علت جو پلیسی حاکم بر مدارس، تشکیل کانون و شورای صنفی معلمین در ابتدا به شکل گسترده مورد استقبال قرار نگرفت. اما در سال گذشته و به موازات وخیم‌تر شدن وضعیت معیشتی معلم‌ها، شمار بیشتری به حمایت از این تشکلات جلب شدند.



در یک سری دیگر آماده ورود به دانشگاه‌ها می‌شوند. یک سری مدارس به نام مدارس تیزهوشان درست کرده‌اند که این مدارس علاوه بر این‌که نماد دامن زدن به تمایزات طبقاتی از همان دوره آموزش در مدرسه است، در عین حال منبع کسب درآمد برای بخشی از معلم‌های دارای پارتی و نفوذ است.

یک مافیای در پوشش آموزشگاه ویژه کنکور نیز درست شده است که درآمدهای کلان کسب می‌کند. این مافیای دقیقاً به‌خاطر خصلتش که کسب سود است هدف اصلی آموزش را فراموش کرده و آدم‌های دلال مسلک را استخدام کرده که خودشان از همه بیشتر نیازمند آموزش دیدن هستند!

حکومت در مدارس مدام افکار عقب‌مانده دینی را به خورد دانش

حکومت از طریق مزدورانش در مدارس (امور تربیتی و ارگان‌های دیگر) معلم‌های فعال در این تشکلات را شناسایی و در موارد متعدد به بهانه‌های واهی، جلسات تشکلات معلمین را مورد حمله قرار داد. در این میان هر کسی که حتی در کم‌ترین سطح در شبکه‌های مجازی مثل تلگرام و یا وبلاگ‌ها به وضعیت نابه‌سامان معلم‌ها اعتراض کرده بود را بازجویی و سپس به زندان و یا تعلیق از خدمت در آموزش و پرورش محکوم کرد.

جمهوری اسلامی مانند نظام سلطنتی فقط انجمن‌ها و تشکلاتی را تحمل می‌کند که در بست در خدمت اهداف نظام باشند و ایدئولوژی و سیاست‌های حاکم را تبلیغ کرده و سر به راه و مطیع باشند. هرگونه افشاگری از وضعیت مدارس و اعتراض به محتوای

آموزان می‌دهد. روی کاغذ، مدارس و دانشگاه‌ها محل آموزش علم است، اما به‌جای علم، خرافه آموزش داده می‌شود. حکومت حتی برای تشکلات صنفی خط قرمز تعیین کرده از جمله این که صحبت در مورد جدایی دین از آموزش و پرورش و هم‌چنین جدایی جنسیتی جرم محسوب می‌شود. حکومت با کمال وقاحت کلیه فعالیت‌های معلم‌ها که سر سوزنی با ارزش‌های دینی و سیاسی آنان مغایرت دارد را از طرق مختلف تحت نظر گرفته و مورد پیگرد قرار می‌دهد.

هم اکنون در اعتراض به زندانی کردن و آزار فعالین جنبش معلم‌ها اعتراضات گوناگونی صورت می‌گیرد که لازم است از آن‌ها پشتیبانی شود. جای معلم معترض در زندان نیست. حکومت ارتجاعی برای سرکوب معلمین از حربه ترور شخصیت هم استفاده می‌کند. بایستی به هر طریق ممکن صدای معلمین معترض را به گوش همگان برسانیم. ستم‌گری غیر قابل تحمل است.

شعار حق طلبانه معلمین «معیشت، منزلت، حق مسلم ماست» فریاد اکثریت عظیمی است که زیر خط فقر زندگی می‌کنند و دیگر تاب تحمل این شرایط را ندارند. این یک خواست اقتصادی است اما به هیچ وجه به معلمین محدود نیست. کارگران در بخش‌های مختلف تولیدی و خدماتی مدت‌هاست برای اضافه دستمزد و پرداخت دست‌مزدهای عقب افتاده در حال مبارزه و اعتصاب‌اند و مبارزه معلمین می‌تواند نقطه عطفی در این مبارزه باشد. فقر و عدم تامین معیشت یک مساله عاجل و انفجاری در جامعه است و با سیر صعودی و سرسام‌آور قیمت‌ها و گرانی غیرقابل تحمل در چند ماهه اخیر، وضعیت حادث‌تر و انفجارآمیزتر خواهد شد. از این رو مبارزه معلمین در صورتی که تنها به مبارزات و مطالبات «خود» محدود نشده بلکه همراه با آن به حمایت از مبارزات دیگر قشرهای جامعه دست بزنند، از قابلیت بالایی در جلب حمایت و همراهی اکثریت عظیم مردم برخوردار خواهد شد. شعارهای معلمین که اعتراضی بر علیه وضع موجود است در واقع خواست و مطالبه تمامی مزدبگیران و کارگران است. شعارهایی از قبیل «مدعی عدالت خجالت خجالت»، «وزیر بی کفایت، استعفا استعفا»، «نداشتن انگیزه نتیجه تبعیضه» زبان گویای بسیاری است.

اما مبارزات معلمین به این سطح محدود نمی‌شود. معلم‌هایی هستند که در مقابل استانداردهای «اسلامی» آموزش که با چماق امنیتی بر معلم و شاگرد تحمیل می‌شود مقاومت می‌کنند و دست به روشنگری‌های علمی علیه خرافه و افشگری از بی‌عدالتی‌های اجتماعی می‌زنند. آن‌ها خطر کرده و در قالب مسائل مختلف آموزشی به دانش‌آموزان خود می‌آموزند که کورکورانه نیاموزند، سوال کنند، در مقابل هر چیز بپرسند چرا؟ و این که تن به وضع موجود نباید داد و باید مقاومت کرد و جامعه را تغییر داد. هر چند تعداد این گونه معلمین زیاد نیست اما با وجود شمار اندک همواره تاثیرات عمیق بر حرکت دانش‌آموزان گذاشته‌اند. این معلم‌های پیشرو به این حقیقت آگاهند که تحول در سیستم آموزشی مبتنی بر علم و احترام به جایگاه معلم در جامعه، از طریق یک انقلاب اجتماعی محقق خواهد شد.

### نگاهی به تاریخچه روز معلم و زندگی الگوار چند معلم مردمی و انقلابی و کمونیست

تاریخ روز معلم به دوازدهم اردیبهشت سال ۱۳۴۰ برمی‌گردد. در این سال در چنین روزی، دکتر خانعلی در جریان اعتصاب و تجمع معلمان در مقابل مجلس کشته شد.

روز چهارشنبه ۱۳ اردیبهشت، هزاران معلم در خیابان اسکندری تجمع کردند. تابوت این معلم جانباخته بر دوش معلمان از مسیر خیابان شاه (جمهوری) به سمت میدان بهارستان توسط هزاران معلم و دانشجوی و قشرهای دیگر مردم تشییع شد. معلمان اشک می‌ریختند و با فریاد خواستار استعفای شریف امامی و محاکمه قاتل دکتر خانعلی بودند. گزارش این راهپیمایی و اعتصاب نامحدود معلمان در مطبوعات منعکس شد. احزاب سیاسی، گروه‌های صنفی و سندیکای کارگری با صدور اطلاعیه حمایت خود را از معلمان اعلام کردند.

در اجتماع بزرگ معلمان در ۱۸ اردیبهشت ماه ۱۳۴۰ با صدور قطعنامه‌ای روز ۱۲ اردیبهشت ماه را روز معلم اعلام کردند.

### نگاهی به زندگی نامه چند معلم جان باخته\*

**صمد بهرنگی:** از جمله معلم‌هایی که تأثیر شگرفت در مبارزه معلمان دوران خود و دوران پس از خود گذاشت صمد بهرنگی است. بهرنگی، پس از پایان تحصیل در دانشسرا، به روستاها رفت و یازده سال با کودکان روستایی سر و کله زد و آن‌ها را با بی‌عدالتی‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آشنا کرد و به آنان آموخت که این بی‌عدالتی‌ها را هرگز نباید تحمل کرد. خود صمد هم در این کار تجربه کسب کرد، از نزدیک فقر و تهیدستی دهقانان ستمدیده را مشاهده کرد و با دردها و محرومیت‌های روستاییان، آشنائی پیدا کرد. صمد با چشم تیزبین، مشاهده کرد که چگونه اربابان به بی‌رحمانه‌ترین وجهی دهقانان فقیر و تهیدست را استثمار کرده و ژاندارم‌ها و مامورین دولتی دمار از روزگار آن‌ها در می‌آوردند. صمد، این‌ها را دید و به‌عنوان یک انسان مسئول و آرمان‌طلب، به‌فکر یافتن چاره افتاد.

صمد در همان سال‌های اول تدریس در روستاهای آذربایجان، با مشاهده اوضاع اجتماعی و مطالعه آثار انقلابی، به‌درستی تشخیص داد که بدون دگرگونی عمیق در جامعه، انتظار بهبود وضع کارگران، دهقانان و دیگر زحمتکشان و رهایی از چنگال فقر و فساد و انحطاط اخلاقی، انتظار بیهوده‌ای است. به‌همین جهت، صمد معلم، نویسنده و متفکر، با باور به خلاقیت توده‌ها و صفا و صداقتشان، در راه بیدار کردن آن‌ها و آماده کردن زمینه جهت دگرگون کردن وضع سیاسی و اجتماعی دست به تلاش‌های خستگی‌ناپذیر زد. صمد که هرگز از فعالیت و کوشش خلاق باز نمی‌ایستاد، در عین تدریس در مدارس روستایی، به‌کار تحقیق و مطالعه پرداخته و طی مقالات و نوشته‌های پر ارزشی، با قلمی نافذ و موشکاف، دردهای اجتماعی و ریشه‌های عقب‌ماندگی‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را به توده‌ها بازگو کرد و راه شورش علیه این معضلات را به آن‌ها نشان داد.

صمد یک معلم حقیقی و یک متفکر تربیتی برجسته بود که مسائل آموزش عمومی را نه از دید جناح‌ها و محافل استعماری و ارتجاعی، بلکه از نقطه‌نظر منافع طبقات محروم و ستمدیده، مورد بررسی قرار می‌داد. نوشته بهرنگی تحت عنوان «کندوکاو در مسائل تربیتی ایران» یکی از بهترین کتاب‌های انتقادی است که در زمینه فرهنگ عمومی نوشته شده است. در کتاب «کندوکاو در...»، بهرنگی سیستم ارتجاعی-استعماری آموزش عمومی را مورد انتقاد موشکافانه قرار داده و ضعف‌ها و کاستی‌های آن را نقادانه بازگو می‌کند. در این جزوه، بهرنگی، در مخالفت با کتاب‌های مریبان آمریکایی که در دانشسراها تدریس می‌شد، چنین می‌گوید: «در این کتاب‌ها، هیچ حرفی در میان نبود که ما را به روستایی خواهند فرستاد که در یک اطاق برای سه کلاس و چهار کلاس و پنجاه، شصت شاگرد درس بگویم. از دانشسرا که در آمدم به روستا رفتم یک باره دریافتم که تمام تعلیمات مریبان دانشسرا کسک بوده، همه‌اش را به باد فراموشی سپردم و فهمیدم که باید خودم فوت و فن معلمی را پیدا کنم و چنین نیز شد. آن‌هایی که کتاب‌های دانشسرای مرا نوشته بودند و آن‌هایی که چنان کتاب‌هایی را تدریس می‌کردند، خبری از محیط کار من نداشتند... در ۹۹٪ مدرسه‌های ایران، مساله‌هایی از آن‌گونه که در ترجمه کتاب‌های آمریکایی می‌خوانیم، مطرح نیست.»

**فرزاد کمانگر:** مدل زیست و تفکر صمد دهه‌ها را در نوردید تا جایی که فرزاد کمانگر این معلم متعهد مردمی و متفکر، خود را شاگرد بهرنگی می‌دانست. او جان خود را در بقچه‌ای از سادگی، صمیمیت، صداقت، احساسات عمیق انسانی و پایداری برای به کف گرفتن روزگاری بهتر، پیچید و در زندان اوین به جا گذاشت؛ و رفت تا بدل شود به روایت دیگری از صمد بهرنگی.

فرزاد کمانگر با کوله پر از کتابش برای کودکان روستاهای کامیاران به نمادی برای مقاومت، حق‌طلبی و مبارزه تبدیل شد. فرزاد در سال ۱۳۵۴ در کامیاران دیده به‌جهان گشود. علاوه بر این که معلم بود، فعال حقوق بشر، فعال محیط زیست، روزنامه‌نگار نیز

# رضا شاه و تشکیل دولت متمرکز نیمه مستعمراتی در ایران

## بخش دوم: شکل‌گیری دولت متمرکز وابسته به امپریالیسم

در مورد رابطه رضا شاه و امپریالیست‌ها (به‌ویژه بریتانیا) دو نگاه نادرست در مطالعات تاریخی وجود دارد که هر دو در میان مردم هم طرفدارانی دارند. یکی معتقد است رضا شاه، منافع و نفوذ امپریالیست‌ها در ایران را محدود کرد و دولت «مستقل ملی» بنا نهاد و نگاه دوم، او را «نوکر بی‌اراده» و «عروسک خیمه‌شب‌بازی» امپریالیسم می‌داند. اما هیچ‌کدام از این دو دیدگاه، بیانگر واقعیت نیستند. اگر با علم تاریخ (ماتریالیسم تاریخی) به دوران برآمدن او و تشکیل سلسله پهلوی نگاه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که: رضا شاه قهرمان مبارزه با نفوذ قدرت‌های امپریالیستی نبود، (او دولت متمرکز نیمه مستعمراتی را ایجاد کرد که اقتصاد و جامعه ایران را هر چه بیشتر به مدار اقتصادی سرمایه‌داری جهانی پیوند زد، سه) رضا شاه مزدور انگلستان نبود و اگرچه در آن مقطع تاریخی بیش از هر کس دیگری توان تأمین منافع آن‌ها در ایران را داشت اما با نظر و خواست آن‌ها در مواردی تضاد داشت و بر سر این تضاد به مقابله و چانه‌زنی نیز پرداخت و چهار) اگرچه دولت متمرکز او و نفوذ امپریالیسم انگلیس در ایران و منطقه با یکدیگر اشتراک منافع و همپوشانی داشتند اما رضا شاه به دنبال کاهش فشار و سیطره بریتانیا در ایران بود.

در قسمت اول این سلسله مقالات<sup>۱</sup> گفتیم که رضا خان با کمک ژنرال انگلیسی آبرونساید و در کودتای اسفند ۱۲۹۹ وارد جدال قدرت شد. رضا خان خودش چندین بار گفته بود که «مرا انگلستان سر کار آورد، اما وقتی آمدم به وطنم خدمت کردم»<sup>۲</sup> یا «مرا سیاست انگلیس آورد، ولی ندانست چه کسی را آورده است»<sup>۳</sup>. همچنین گفتیم که دولت بریتانیا پیش از رسیدن رضا خان به مقام سلطنت، به تدریج به این نتیجه رسید که او و تشکیل یک دولت متمرکز نیمه مستعمراتی بهترین حافظ منافع آن‌ها در ایران هستند. انگلستان در برابر یک ضرورت و فشار عاجل در منطقه و جهان قرار داشت و آن هم روی کار آمدن دولت سوسیالیستی در اتحاد شوروی و امکان گسترش شعله‌های این انقلاب به کشورهای منطقه به‌ویژه کشورهای مستعمره بریتانیا مانند هند یا شوراهایی مانند ایران بود. بنابراین مسأله اول سیاست خارجی بریتانیا در ایران، مقابله با نفوذ بلشویسم و سرکوب جنبش‌های ضد امپریالیستی و انقلابی بود. علاوه بر این برای انگلستان مسأله نفت ایران نیز بسیار حیاتی بود و آن‌ها هرگز نمی‌خواستند این منبع ارزان سودآوری را در رقابت با دیگر قدرت‌های امپریالیستی از دست بدهند. به همین علت، در گزارش‌ها و نامه‌های کارگزاران، سفرا و جاسوس‌های انگلیسی در این مقطع، مدام شاهد تأکید بر نقش دولت متمرکز، ارتش منظم و مقتدر و نقش رضا شاه در تشکیل این دو هستیم. به‌عنوان مثال نورمن سفیر انگلیس در تهران در گزارش ارسالی خود به لرد کرزن در ۳ فوریه ۱۹۲۱ متذکر شد که اوضاع بی‌ثبات ایران به‌خصوص پس از تخلیه قوای انگلیس می‌تواند منجر به یک انقلاب جمهوری‌خواهانه و روی کار آمدن یک رژیم شورایی در ایران شود.<sup>۴</sup> یا سرپرسی لورن در اردیبهشت ۱۳۰۲ (مه ۱۹۲۳) در گزارش دیگری بر اهمیت رضا خان در تأمین منافع بریتانیا تأکید کرد<sup>۵</sup> و همو در اوایل بهمن ۱۳۰۰ نوشت: «از این پس ما باید از هرگونه تظاهر به اینکه رضا خان زیر حمایت ما می‌باشد خودداری کنیم» و از رضا خان نقل قول کرد که: «من به دست ایرانی‌ها کاری را انجام خواهم داد که بریتانیا می‌خواهد با دست انگلیسی‌ها انجام دهد. یعنی ایجاد یک ارتش نیرومند و استقرار نظم و ساختن یک ایران قوی و مستقل... اما در برابر انجام این کارها، بریتانیا باید شکیبایی پیشه کند و از دخالت در امور ایران خودداری کند»<sup>۶</sup>.

او در سایه حمایت امپریالیسم انگلستان و با اتکا به افزایش درآمدهای دولت، چکمه ارتش، خفقان و ترور پلیس سیاسی و دستگاه اداری متمرکز (بوروکراسی-دیوان‌سالاری)، پروژه ساخت و تثبیت دولت متمرکز را در ایران پیش برد. در فصل‌های بعدی این نوشته بیشتر درباره عناصر و ماهیت طبقاتی این دولت صحبت خواهیم کرد، اما فعلاً به توضیح این موضوع می‌پردازیم که این تمرکز اساساً در انطباق با نیازهای سرمایه‌داری امپریالیستی و در وابستگی ساختاری به آن به‌وجود آمد. اصطلاح «نیمه مستعمره» به این معنا است که سیاست و اقتصاد در این جامعه بنیاداً و به‌طور غیر مستقیم

در مورد رابطه رضا شاه و امپریالیست‌ها (به‌ویژه بریتانیا) دو نگاه نادرست در مطالعات تاریخی وجود دارد که هر دو در میان مردم هم طرفدارانی دارند. یکی معتقد است رضا شاه، منافع و نفوذ امپریالیست‌ها در ایران را محدود کرد و دولت «مستقل ملی» بنا نهاد و نگاه دوم، او را «نوکر بی‌اراده» و «عروسک خیمه‌شب‌بازی» امپریالیسم می‌داند. اما هیچ‌کدام از این دو دیدگاه، بیانگر واقعیت نیستند. اگر با علم تاریخ (ماتریالیسم تاریخی) به دوران برآمدن او و تشکیل سلسله پهلوی نگاه کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که: رضا شاه قهرمان مبارزه با نفوذ قدرت‌های امپریالیستی نبود، (او دولت متمرکز نیمه مستعمراتی را ایجاد کرد که اقتصاد و جامعه ایران را هر چه بیشتر به مدار اقتصادی سرمایه‌داری جهانی پیوند زد، سه) رضا شاه مزدور انگلستان نبود و اگرچه در آن مقطع تاریخی بیش از هر کس دیگری توان تأمین منافع آن‌ها در ایران را داشت اما با نظر و خواست آن‌ها در مواردی تضاد داشت و بر سر این تضاد به مقابله و چانه‌زنی نیز پرداخت و چهار) اگرچه دولت متمرکز او و نفوذ امپریالیسم انگلیس در ایران و منطقه با یکدیگر اشتراک منافع و همپوشانی داشتند اما رضا شاه به دنبال کاهش فشار و سیطره بریتانیا در ایران بود.

در قسمت اول این سلسله مقالات<sup>۱</sup> گفتیم که رضا خان با کمک ژنرال انگلیسی آبرونساید و در کودتای اسفند ۱۲۹۹ وارد جدال قدرت شد. رضا خان خودش چندین بار گفته بود که «مرا انگلستان سر کار آورد، اما وقتی آمدم به وطنم خدمت کردم»<sup>۲</sup> یا «مرا سیاست انگلیس آورد، ولی ندانست چه کسی را آورده است»<sup>۳</sup>. همچنین گفتیم که دولت بریتانیا پیش از رسیدن رضا خان به مقام سلطنت، به تدریج به این نتیجه رسید که او و تشکیل یک دولت متمرکز نیمه مستعمراتی بهترین حافظ منافع آن‌ها در ایران هستند. انگلستان در برابر یک ضرورت و فشار عاجل در منطقه و جهان قرار داشت و آن هم روی کار آمدن دولت سوسیالیستی در اتحاد شوروی و امکان گسترش شعله‌های این انقلاب به کشورهای منطقه به‌ویژه کشورهای مستعمره بریتانیا مانند هند یا شوراهایی مانند ایران بود. بنابراین مسأله اول سیاست خارجی بریتانیا در ایران، مقابله با نفوذ بلشویسم و سرکوب جنبش‌های ضد امپریالیستی و انقلابی بود. علاوه بر این برای انگلستان مسأله نفت ایران نیز بسیار حیاتی بود و آن‌ها هرگز نمی‌خواستند این منبع ارزان سودآوری را در رقابت با دیگر قدرت‌های امپریالیستی از دست بدهند. به همین علت، در گزارش‌ها و نامه‌های کارگزاران، سفرا و جاسوس‌های انگلیسی در این مقطع، مدام شاهد تأکید بر نقش دولت متمرکز، ارتش منظم و مقتدر و نقش رضا شاه در تشکیل این دو هستیم. به‌عنوان مثال نورمن سفیر انگلیس در تهران در گزارش ارسالی خود به لرد کرزن در ۳ فوریه ۱۹۲۱ متذکر شد که اوضاع بی‌ثبات ایران به‌خصوص پس از تخلیه قوای انگلیس می‌تواند منجر به یک انقلاب جمهوری‌خواهانه و روی کار آمدن یک رژیم شورایی در ایران شود.<sup>۴</sup> یا سرپرسی لورن در اردیبهشت ۱۳۰۲ (مه ۱۹۲۳) در گزارش دیگری بر اهمیت رضا خان در تأمین منافع بریتانیا تأکید کرد<sup>۵</sup> و همو در اوایل بهمن ۱۳۰۰ نوشت: «از این پس ما باید از هرگونه تظاهر به اینکه رضا خان زیر حمایت ما می‌باشد خودداری کنیم» و از رضا خان نقل قول کرد که: «من به دست ایرانی‌ها کاری را انجام خواهم داد که بریتانیا می‌خواهد با دست انگلیسی‌ها انجام دهد. یعنی ایجاد یک ارتش نیرومند و استقرار نظم و ساختن یک ایران قوی و مستقل... اما در برابر انجام این کارها، بریتانیا باید شکیبایی پیشه کند و از دخالت در امور ایران خودداری کند»<sup>۶</sup>.

او تیس میکائیلیان (سلطان زاده) (۱۲۶۸-۱۳۱۷ ش) از بینانگزاران حزب کمونیست ایران، این میل کارگزاران انگلستان به نظم و سرکوب نظامی توسط رضا شاه را چنین توضیح می‌دهد که امپریالیست‌ها: «فقط در مناطقی سرمایه‌گذاری می‌کنند که بنا به گفته آنان "امنیت اجتماعی" یعنی در حقیقت، امنیت غارت بومیان توسط



توسط امپریالیسم و الزامات اقتصادی و سیاسی آن تعیین و رهبری می‌شد و نه شخص رضا شاه یا دولت و ارتش و پلیس او. رضا شاه دولت متمرکزی را در ایران ساخت که اگر چه مستمره نبود، یعنی کارگزاران سیاسی و قوانین و روابط حاکم بر دولت و اقتصاد و جامعه آن به‌طور مستقیم توسط امپریالیست‌ها تعیین نمی‌شد (مانند هند و مستعمره‌های آفریقای)، اما به‌طور ساختاری بند ناف حیات اقتصادی‌اش به نظام جهانی سرمایه‌داری امپریالیستی وصل و وابسته بود و نه تنها از فراز و فرودها و بحران‌های ساختاری و ادواری این اقتصاد تأثیر می‌گرفت<sup>۱</sup> بلکه به‌لحاظ سیاسی نیز ناچار از پذیرش هژمونی این نظام بود. روشن‌ترین سند در اثبات این هژمونی سیاسی، برکناری فضاخت‌بار او و تبعید تحقیرآمیزش در شهریور ۱۳۲۰ بود. این وابستگی سیاسی و اقتصادی در دوران قاجار و از اوایل دهه ۱۸۸۰ در حال شکل‌گیری و گسترش بود، اما رضا شاه با تشکیل دولت متمرکز و روابط سیاسی و اقتصادی بر آمده از آن، آن را سیستماتیک‌تر و نهادی‌تر کرد و این ویژگی را برای سلطنت پسرش محمد رضا نیز به یادگار گذاشت. وابستگی ساختاری به نظام جهانی امپریالیستی در دولت جمهوری اسلامی نیز علی‌رغم تفاوت‌هایی در درجهٔ وابستگی سیاسی و تغییرات ناشی از رشد روابط سرمایه‌داری در ایران، تداوم پیدا کرد. کافی است ببینیم که تحریم نفت و تهدید به قطع خرید آن، چگونه اقتصاد ایران را به‌ورطهٔ نابودی و مردم را به گرسنگی خواهد کشاند. بدون انجام یک انقلاب سیاسی کمونیستی و پس از آن استقرار یک اقتصاد سوسیالیستی، نمی‌توان بندهای این وابستگی ساختاری به نظام امپریالیستی را باز کرد و از قید آن رها شد.

بخش عمده‌ای از وابستگی اقتصاد ایران به نظام امپریالیستی چه در زمان رضا شاه و محمد رضا و چه در جمهوری اسلامی، از طریق نفت و وابستگی ساختاری اقتصاد ایران به تولید و فروش نفت صورت می‌گیرد و نظام سرمایه‌داری جهانی از این طریق است که ارادهٔ سیاسی و اقتصادی‌اش را بر دولت، جامعه و مردم ایران تحمیل می‌کند. نفت، شاه‌کلید سلطهٔ انگلستان بر اقتصاد و سیاست ایران در دوران رضا شاه بود. فیلم‌های تبلیغاتی طرفدار سلطنت‌طلبان از جمله مستند شبکهٔ من و تو مدعی‌اند که رضا شاه در سال ۱۳۱۱ با انداختن قرارداد نفت داری (مقرر در ۱۹۰۱) به بخاری و انجام مذاکرات مجدد با دولت انگلستان، سهم ایران از درآمد و صنعت نفت را به‌طرز چشمگیری افزایش داد. اما واقعیت این است که ایران در ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) مجبور به تمديد امتیازنامهٔ داری شد. اگرچه قرارداد جدید تنها یک چهارم مناطق مورد بحث در امتیاز داری را در بر می‌گرفت اما این شامل مهم‌ترین ذخایر کشف شده و تمامی مناطق مورد بهره‌برداری بود و مدت آن نیز از ۲۷ سال به ۶۰ سال افزایش پیدا کرد! سهم ایران از درآمد شرکت نفت انگلستان افزایش پیدا کرد اما این در مقایسه با اطمینانی که انگلیسی‌ها از تسلط یک‌جانبه و مطلق بر نفت ایران پیدا کردند، دستاورد ناچیزی بود. وابستگی دولت به درآمد نفت در فاصله سال‌های ۱۳۰۳-۱۳۲۰ (۱۹۲۴-۱۹۴۱) ده برابر شد<sup>۲</sup> و این به‌معنای وابستگی هر چه بیشتر اقتصاد ایران به نظام امپریالیستی بود. در فصل مربوط به سیاست اقتصادی و اقدامات اصلاحی زیربنایی رضا شاه خواهیم گفت که این وابستگی به عایدات نفتی، چگونه در عمل امکان هرگونه برنامه‌ریزی بلندمدت برای ساختن یک اقتصاد خودکفا و همه‌جانبه را گرفت و خطر قطع تولید و فروش نفت از به امروز مانند شمشیر بالای سر اقتصاد ایران باقی مانده است. ■

### سیامک صبوری

#### پانوشت:

۱. آتش شماره ۷۹، خرداد ۱۳۹۷
۲. دولت آبادی. حیات یحیی ج ۴. ۱۳۶۲. ص ۳۴۳
۳. مصدق. تقریرات مصدق در زندان. ۱۳۵۹
۴. ضمیمه ترجمه فارسی خاطرات آبرونساید. ۱۳۶۳
۵. زرگر. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دورهٔ رضا شاه. ۱۳۷۲. ص ۹۸
۶. لورن. شیخ خزعل و پادشاهی رضا خان. ۱۳۶۳. ص ۵۴ و ۵۵
۷. سلطان زاده. انکشاف اقتصادی ایران و امپریالیسم انگلستان. نشر اینترنتی. ۱۳۸۸. ص ۴۰ و ۴۱
۸. نگاه کنید به: لنی ولف. علم انقلاب. ترجمه و انتشار از حزب کمونیست ایران (م ل م) بخش امپریالیسم
۹. فوران. مقاومت شکننده. ۱۳۸۳. ص ۳۳۵

### معلم‌های مبارز ...

بود. وی دبیر هنرستان کار و دانش شهرستان کامیاران در جنوب استان کردستان، عضو انجمن صنفی فرهنگیان و انجمن زیست محیطی ناسک (آهو) بوده و با نام مستعار «سیامند» در ماهنامه فرهنگی آموزشی رویان که به اداره آموزش و پرورش کامیاران تعلق دارد قلم می‌زده است. وی در زمینه حقوق قومی و مسائل زنان فعال بوده، در مرداد ۱۳۸۵ (به تهران سفر کرده بود به همراه دوستش دستگیر می‌شود، وی به اتهام عضویت و همکاری با پژاک به اعدام محکوم شد. فرزاد و نامه‌هایش گنجینه‌ای صمدوار برای جنبش معلمان ایران است برای پرورش نسلی مبارز و تازه‌نفس علیه جمهوری اسلامی.

**اصغر امیری:** از اعضای اتحادیه کمونیست‌های ایران و از مبارزین قیام مسلحانه سرداران در آمل به سال ۱۳۶۰. او متولد ۱۳۳۰ بود. پیش از آغاز مبارزه‌اش به‌عنوان یک کمونیست انقلابی، معلمی در روستاهای دورافتاده ثلاث باباجانی در اواخر سال‌های دهه ۴۰ بود. این کار برایش فقط طریقی برای تماس و آگاه‌سازی روستاییان زحمتکش نبود، بلکه آموختن و آموزش با روح بزرگ و مهربانش هم‌نوازی غریبی داشت. با خنده شاگردانش به‌شوق می‌آمد و کوشش برای تغییر شرایط زندگی‌شان بزرگ‌ترین هدف زندگی‌اش بود. اصغر در سال ۱۳۶۲ توسط رژیم جنایت‌کار جمهوری اسلامی دستگیر و اعدام شد.

**بهمن عزتی:** معلم ورزشکار از معلمینی بود که جان خود را در راه آرمان انسانی‌اش از دست داد.

خاطره‌ی یکی از دانش‌آموزان وی: «در یکی از روزهای زمستان چند دقیقه بعد از زنگ شروع درس به مدرسه رسیدم. برف زیادی باریده بود. پاهای بدون جورابم در داخل کفش‌های پلاستیکی‌ام که تبدیل به یک قطعه یخ شده بودند از سرما داشتند می‌تکیدند و تمام بدنم از سرما کرخت شده بود. جلو سالن ورودی ناظم مدرسه ایستاده بود. خواستم به داخل بروم اما او مرا متوقف کرد و با تندی خاص خودش شروع به بازخواست کرد که چرا دیر به مدرسه آمده بودم. برای ناظم توضیح دادم که شب‌ها تا صبح در ففسه کوچک پدرم که سر جاده بود کار می‌کردم، پدرم دیر سرکار آمد و برف باریده بود و دلیل دیر آمدنم این بود. به خرجش نرفت و با قطعه کابلی که در دست داشت ضربه‌ای روی دست یخ زده‌ام زد. نمی‌دانم آقای عزتی از کجا پیدایش شد، بدون هیچ پرس و جویی یقه ناظم را گرفت. بر سرش غرید: «حالی نمی‌شوی که این پسر برایت توضیح می‌دهد که مشکل داشته است!» آقای ناظم مثل گچ سفید شده بود و چیزی نگفت. آقای عزتی در ادامه گفت که دیگر نبیند با بچه‌ها آن‌طور رفتار کند و مرا به کلاس فرستاد.»

**شکرالله احمدی:** از اعضای اتحادیه کمونیست‌های ایران، متولد ۱۳۳۰ از معلمین کرمانشاه بود. از اواخر دهه ۴۰ به تدریس در روستاهای ثلاث باباجانی پرداخت. او فقط معلم نبود بلکه مورد اعتماد مردم بود و اطاق کوچکش عملاً محل حل مشکلات اهالی بود. بخشی بزرگی از درآمد اندکش صرف خرید دارو و کتاب برای کودکان ده می‌شد. فعالیت سیاسی‌اش را در همان دوران با شرکت در محافل مختلف چپ شهر شروع کرد. با اصغر امیری در جهت آگاهی و رشد مردم فعالیت مشترک داشتند.

**سید قربان حسینی:** از معلمین مبارز و مردمی. تنها چیزی که در تمام برهه‌های بازجویی‌اش نوشت، اشعار سعید سلطانپور، شاعر انقلابی از اعضای سازمان چریک‌های فدایی (اقلیت) بود.

**هرمز گرجی بیانی:** متولد کرمانشاه، معلم فیزیک، یکی از ۱۱ معلم مبارز بود که در ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ با حکم خلخال، جلاد درجه اول خمینی، محاکمه صحرایی و اعدام شد. وی از کسانی بود که نخستین اعتصاب معلمان ایران را در قیام بهمن در کرمانشاه سازماندهی کردند. ■

### کاوه اردلان

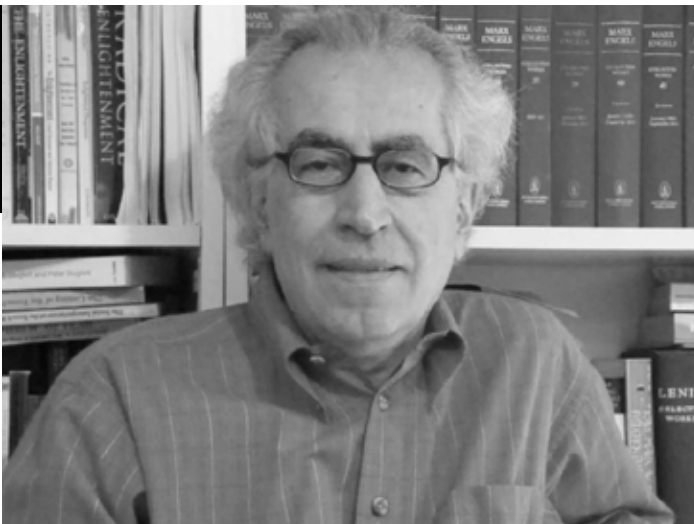
\*برای نگارش مطلب مربوط به معلمان جان‌باخته، از نوشته غلامعلی حسینی معلم ریاضی بازنشسته استفاده شده است.

## بر فراز موج نوین کمونیسم

ستون «واقعیت کمونیسم» از شماره آینده سلسله مقالاتی در معرفی سنتز نوین کمونیسم (کمونیسم نوین) را آغاز می‌کند. به‌عنوان مقدمه‌ای برای آغاز این سلسله مقالات گزیده‌ای از یکی از سخنرانی‌های رفیق عزیزمان امیر حسن پور که یک سال پیش از میان ما رفت را منتشر می‌کنیم. عنوان این سخنرانی بسیار مهم بحثی درباره‌ی شناخت علمی، خرافات و علم‌ستیزی است. نسخه‌ی کامل این سخنرانی را در کتاب «بر فراز موج نوین کمونیسم» نوشته‌ی امیر حسن پور بخوانید.

تا اواسط قرن نوزدهم دانش بشر درباره‌ی طبیعت پیشرفته‌تر از دانشش درباره‌ی جامعه بود، زیرا شناخت طبیعت و جامعه پایه‌پای همدیگر پیشرفت نمی‌کردند ولی از اواسط قرن نوزدهم به بعد با پیدایش مارکسیسم در شناخت جامعه هم این جهش صورت گرفت. دانش ما صد و پنجاه سال است که این جهش را کرده و به درک علمی جامعه رسیده‌ایم. مارکسیسم، شناخت علمی جامعه است. انسان مجبور است هم طبیعت را بشناسد هم جامعه را. مارکسیسم این شرایط را ایجاد کرد که جامعه را بشناسیم و بفهمیم که مثلاً بشر و دنیا توسط خدا آفریده نشده‌اند. البته قبل از مارکسیسم هم روشن شده بود که زمین در هفت روز آن‌طور که انجیل و سایر متون دینی ادعا می‌کنند پیدا نشده و قصه‌های کتب دینی بی‌پایه هستند. داروین هم هم‌زمان با مارکسیسم بسیاری از این حقایق را طرح کرده بود.

مارکسیسم بررسی جامعه را علمی کرد و علم جامعه به ظهور رسید. اما شکل‌گیری این علم فقط تراوش فکری مارکس و انگلس نبود. بلکه متکی بود بر علم قرن و زمان خودشان و مبارزات گوناگون در جنبش سوسیالیستی، مبارزه با پوزیتیویسم و مبارزه با آنارشیسم. همه‌ی این کشمکش‌ها و مبارزات فکری آن دوران وارد شکل‌گیری علم مارکسیسم شد. مبارزات درونی اهمیت خیلی زیادی در شکل‌گیری و تکامل یک علم دارد. جنبش کمونیستی را نگاه کنید. انقلاب اکتبر صد سال پیش تاریخ دنیا را تغییر داد. به ما نشان داد آینده‌ی دیگر کاملاً ممکن است. حتمی نیست ولی ممکن است. این که [این انقلاب] شکست خورد نشان می‌دهد که این آینده حتمی نیست و خودبه‌خودی به وجود نمی‌آید و حتی اگر برایش سخت مبارزه بکنیم به این سادگی نیست. در رابطه با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در چین و بعد شکست آن در چهل سال پیش نیز همین طور است. بعد از رجعت سرمایه‌داری در شوروی، مائو و حزب کمونیست چین این بحث را مطرح کردند که در چین باید جلوی رجعت سرمایه‌داری را گرفت و راه‌هایی هم پیدا کردند که جلوییش را بگیرند، ولی باز آن‌جا هم [سرمایه‌داری] رجعت کرد. نتیجه‌اش دنیای بدتر و وحشتناک‌تری است که امروز می‌بینیم. امروز هم جنبش کمونیستی با وضعی که دچارش هست و در واقع تلاشی شده است، سوال این است که با این گذشته چه کار می‌کنیم. دو انقلاب مهمی که کمونیست‌ها رهبری کردند برای این که آن دنیای ممکن را ایجاد کنند منجر شد به



شکست. با این وضع چکار می‌کنی؟ در این رابطه کمونیست‌ها در بیست سال اخیر جهش مهمی کردند. به نظر من این جهش در حزب «کمونیست انقلابی آمریکا» روی داده است. سایر احزاب موفق نشدند بفهمند که در قرن بیستم چی شد و الان مارکسیسم و جنبش کمونیستی در چه وضعی است. به نظر من وجود کسی مثل باب آواکیان برای حل این مساله خیلی مهم بود.

با وجود همه‌ی موانع بزرگ، مارکسیسم امروز هم جهش تکاملی کرده است. ... این جهش امروز سنتز نوین از جنبش کمونیستی است. به نظر من این مارکسیسمی است که می‌تواند ما را به جلو ببرد و راه دیگری نیست. سایر مارکسیسم‌هایی که وجود دارند و هنوز ادعای مارکسیستی می‌کنند و یا دیدگاه‌هایی مثل بدیو و ژیزک و غیره کارشان به درجا زدن در این گنداب سرمایه‌داری می‌رسد.

یک منبع بسیار مهم رشد علم اجتماع احزاب کمونیست بودند. درست است که مارکس از حزب شروع نکرد، ولی به زودی شروع به فعالیت در تشکیلات طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی کرد و همراه با انگلس، انترناسیونال اول را درست کردند. خلاصه یک پای این دو نفر همیشه در جنبش‌های اجتماعی بود و یک پایشان در کار تئوریک و خواندن و نوشتن. مارکس وقت زیادی در کتابخانه‌ی موزه بریتانیا گذاشت. یک پایش آن‌جا بود و یک پایش هم در تشکیلات بین‌المللی کارگری. یکی مبارزه حزبی و تشکیلاتی و جنبشی و یکی هم کار تئوریک در کتابخانه‌ها و سنتز آمار و ارقام و شواهد و مستندات و افکار و دانش زمانه برای شناخت پیدا کردن از جامعه و معضلات آن. هدف او تنها شناختن دنیا نبود، بلکه تغییر آن را می‌خواست. در زمان لنین هم این‌طور بود و این علم مرتب پیشرفت می‌کرد و تاثیر می‌گذاشت بر سایر دانش‌ها. آواکیان هم همیشه در جریان سازمان دادن انقلاب در آمریکا و رهبری حزب کمونیست انقلابی آمریکا و خدمت به جنبش انترناسیونالیستی بوده است و هم در کار مبارزه برای درک مارکسیسم و دفاع از آن و بالاخره تکامل آن. این حزب بخشی از جنبش نوین کمونیستی بود که در اواخر سال‌های ۱۹۶۰ پیدا شد.

در آمریکا هم چندین گروه کمونیستی و مائوئیستی جدید بودند، از بین این‌ها تنها یکی راهش را ادامه داد و قدم‌های خیلی مهمی برداشت که اسمش «اتحادیه انقلابی» بود و باب آواکیان یکی از فعالینش بود و یکی دیگر از فعالینش مارتین نیکلاس بود. مارتین کسی است که «گروندریسه» را از آلمانی به انگلیسی ترجمه کرده است و تنها ترجمه‌ایست که تا حالا مورد استفاده است. در سال ۱۹۷۳ چاپ شد. یکی دیگر بروس فرانکلین بود که بعدها منتحی از مهم‌ترین آثار استالین را در یک جلد چاپ کرد و به تحقیق در زمان علمی جامعه سوسیالیستی و سرمایه‌داری پرداخت. این دو نفر از «اتحادیه انقلابی» جدا شدند. «اتحادیه انقلابی» مشی چریکی را که آن‌وقت‌ها خیلی در بین جوانان محبوبیت داشت و

یا سوسیال امپریالیستی؟». ژیمانسکی استدلال می‌کرد که شوروی سوسیالیستی است. او تحقیقات مفصلی هم کرده بود تا ثابت کند که شوروی سوسیالیستی است و الکی حرف نمی‌زد. «حزب کمونیست انقلابی» با او در عرصه نظری در افتاد. حزب این مبارزات را رهبری می‌کرد.

بعد از ۱۹۷۶ به دنبال مرگ مائو در چین، روزیونیست‌ها یعنی بورژوازی جدیداً تولید شده در جامعه سوسیالیستی که در حزب کمونیست هم حضور داشتند، کودتا کردند و سرمایه‌داری برگشت. مائو گفته بود که چنین اتفاقی ممکن است بیفتد و اگر افتاد باید دوباره انقلاب کرد. وقتی کودتا شد، عده کمی از احزاب مائونیست علیه آن موضع گرفتند. «حزب کمونیست انقلابی» یکی از آن‌ها بود. بقیه می‌گفتند بله یک مشکلی آن‌جا هست، ولی آن را به عنوان کودتای سرمایه‌داری نمی‌دیدند. کار خیلی مهمی که آواکیان بعد از این واقعه کرد نوشتن یک‌سری مقاله بود در توضیح خدمات مائو به تکامل مارکسیسم. این سلسله مقالات اول به صورت روزنامه‌ای در نشریه حزب منتشر شد در زمینه فلسفه، اقتصاد سیاسی، انقلاب فرهنگی پرولتری، سوسیالیسم، روبنا و غیره. این‌ها عنوان‌های این مقالات بودند هر کدام به شکل روزنامه ده صفحه‌ای که بعداً به صورت کتابی با عنوان «خدمات فناپذیر مائو» منتشر شد که به نظرم هنوز خیلی مهم است برای درک اینکه در جنبش کمونیستی چه گذشت و چین چه بود و چه شد و چرا این‌طور شد. بعد از آن مبارزه برای بازسازی جنبش کمونیستی بود که به تشکیل «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» مشهور به «ریم» انجامید. احزاب مائونیست دنیا از جمله «اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران)» در آن بودند و مجله «جهانی برای فتح» را منتشر می‌کرد. این تشکیلات با این دید درست شد که همیشه نیاز به یک انترناسیونال هست. سند انتقادی مهم آواکیان «فتح جهان» بود که در سال ۱۹۸۱ در حزب سخنرانی کرده بود و بعد منتشر شد. یا بعد از آن نقد مهمی در مورد گرایش‌های ناسیونالیستی در رهبران کمونیست مثل مائو و پیشینه‌ی این گرایش‌ها در جنبش کمونیستی و بسیاری موضوعات دیگر که برای کمونیسم جهت‌گیری استراتژیک هستند طرح کرد. این سند هم سال ۱۹۸۴ منتشر شد.

بالاخره می‌رسیم به نتیجه‌ی این تحولات تئوریک که الان «سنتر نوین» می‌نامیم. بحثی که آواکیان سال‌ها دارد می‌کند این است که دوره‌ی جنبش کمونیستی قرن بیستم به پایان رسیده و با آن نمی‌شود جلو رفت. موج اول جنبش کمونیستی از کمون پاریس شروع شد و با رجعت سرمایه‌داری به چین سوسیالیستی تمام شد. این موج دستاوردهای خیلی مهمی داشت و نشان داد که ما می‌توانیم به این دنیایی که مارکس و انگلس تصویر می‌کردند برسیم و باید به آن برسیم. قدم‌های بزرگی برداشته شد، پیشرفت‌های مهمی در رسیدن به آن شد ولی کار بسیار طولانی است و در عرض چند دهه نمی‌شود آن را ساخت. مبارزه خیلی طولانی‌تر می‌خواهد و بدون درک تئوریک و علمی اصلاً نمی‌شود به طرف آن حرکت کرد، چه برسد به رسیدن به آن و باید از نو ساخت و موج دومی شروع شود و این موج نوین خود به خود راه نمی‌افتد. مسلم است که راه آن نه با اعتصابات کارگری و نه با گسترش جنبش‌های اجتماعی رادیکال باز نمی‌شود. این محال است، امکان ندارد. ■

«آتش»

فرانکلین از آن پشتیبانی می‌کرد، به نقد کشید. رد تئوریک مشی چریکی کاستریسم و گواریسیم و استدلال کردن که با این روش نمی‌شود سرمایه‌داری را سرنگون کرد. مشی چریکی در آلمان و ایتالیا هم قوی بود. یک مبارزه تئوریک دیگر که اتحادیه انقلابی با آن درگیر بود مبارزه علیه ناسیونالیسم بود، چون که در آمریکا جنبش سیاهان خیلی مهم بود و ناسیونالیسم در جنبش کمونیستی و انقلابی سیاهان قوی بود. مارتین لوتر کینگ که خط بورژوازی لیبرال داشت خیلی محبوب بود و حزب «پلنگان سیاه» هم بود که آواکیان قبل از تشکیل «اتحادیه انقلابی» تنها عضو «سفید» آن بود و با این حزب رابطه خیلی نزدیک داشت. او در سال‌های ۱۹۷۰ در مقابله با خط ناسیونالیستی، ماهیت مساله ملی در آمریکا را از نظر تئوریک و سیاسی به بحث و جدل کشید. من خودم آن‌وقت‌ها در آمریکا دانشجوی بودم و با این ادبیات کمونیستی آشنا شدم. بحث‌هایی که «اتحادیه انقلابی» در مورد مساله ملی و ناسیونالیسم می‌کرد برای من خیلی آموزنده بود. مثلاً یکی از نقدها در رابطه با خط کمینترن در مورد جنبش سیاهان آمریکا بود. کمینترن در سال‌های ۱۹۳۰ در این مورد می‌گفت سرزمین سیاهان «کمر بند سیاه» در آمریکا است (خطه جنوبی که تراکم جمعیت سیاه در آن بود) و سیاهان را به عنوان یک ملت باید شناخت و در «کمر بند سیاه» حق تعیین سرنوشت دارند. «اتحادیه انقلابی» به جای این‌که بیاید سی سال بعد از آن تحلیل کمینترن همان‌ها را تکرار کند با دید انتقادی به آن برخورد کرد، چون نسبت به سال ۱۹۳۰ تغییرات مهمی به وجود آمده بود: سیاهان از یک منطقه به مناطق دیگر پراکنده شده بودند، و طبقه پرولتاریای سیاه درست شده بود.

یک مبارزه مهم‌تر از همه این‌ها مبارزه علیه اکونومیسم بود. «کونومیسم» اسمی بود که لنین روی گرایش دنباله‌روی از جنبش خودبخودی طبقه کارگر گذاشت. یعنی این گرایش نادرست که فکر کنیم طبقه کارگر با مبارزه اقتصادی می‌تواند به سوسیالیسم برسد و خیلی مفاهیم مربوط به آن. تحقیق و تحلیل «اتحادیه انقلابی» که بعداً «حزب کمونیست انقلابی» شد از سرمایه‌داری شدن شوروی جدی بود. این حزب مثل بقیه احزاب مائونیستی باید می‌توانست نشان بدهد که چرا این‌جوری شد. فکر نکنید آسان بود. مقاومت زیاد بود. شوروی هنوز اعتبار انقلاب اکتبر را یدک می‌کشید و نفوذش در جنبش رادیکال و چپ قوی بود. در عرصه فکری هم خیلی قوی بود. یک نظام انتشاراتی وسیع بین‌المللی داشت. این همه کتابخانه و دانشگاه پر از نشریات آن‌ها بود. می‌پرسیدند کو و کدام سرمایه‌داری در شوروی وجود دارد؟ همه سرمایه‌دارها از بین رفته‌اند، به کی می‌گویی سرمایه‌دار؟ یک سازمان تروتسکیستی در ۱۹۷۷ کتابچه‌ای در دفاع از سوسیالیستی بودن شوروی منتشر کرد. بحث «اتحادیه انقلابی» این بود که باید نشان داد آیا قانون ارزش در فرماندهی اقتصاد شوروی هست یا نه؟ این قانون ارزش در آمریکا چطوری عمل می‌کند و در شوروی چطور؟

خلاصه، «اتحادیه انقلابی» نقش خیلی مهمی در این مبارزه برای اثبات ماهیت سرمایه‌داری شوروی داشت. یکی از مناظره‌های مهم که یادم هست بحثی بود بین ریموند لوتا، از حزب کمونیست انقلابی، با ژیمانسکی که استاد دانشگاه در آمریکا بود. (این مناظره در دو جلد چاپ شده با عنوان «شوروی: سوسیالیستی

## شما را به همکاری دعوت می‌کنیم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و

عکس و آثار هنری نگارشی به پخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email:atash1917@gmail.com

weblog:n-atah.blospot.com